

دوفصلنامه علمی «پژوهش سیاست نظری»

شماره بیست و هشتم، پاییز و زمستان ۱۳۹۹: ۱۶۰-۱۳۹

تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۲/۰۱

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۸/۰۱

نوع مقاله: پژوهشی

تحلیل استعاره‌های طرد زنان از عرصه سیاست در اندرزنامه‌های سده میانه

* فاطمه ذوالفقاریان

** سید حسین اطهری

چکیده

عرصه سیاست از دیرباز عرصه‌ای مردانه تعریف شده است و زنان، جایگاه مشخص و برجسته‌ای در این حوزه نداشته‌اند. حتی در فلسفه غرب که نمودی از عقل‌گرایی و اندیشیدن شناخته می‌شود، زنان به عنوان جنس دوم شناخته شده، با فرض اینکه عقل خصلتی مردانه دارد، نادیده گرفته می‌شوند. در این مقاله با توجه به اینکه بررسی منزلت و جایگاه زنان در متون اندرزنامه‌ها در ادوار مختلف، یکی از راه‌هایی است که می‌تواند روشن‌کننده وضعیت و موقعیت زنان در دوره‌های تاریخی باشد، به تحلیل طرد یا قبول آنها از سوی دستگاه معرفتی پرداخته می‌شود. آنچه در اندرزنامه‌ها به عنوان متون برجسته سیاسی در سده میانه به چشم می‌خورد، نمایشی از موجودی به نام زن است که هیچ‌جا حضور نداشته و به دلیل عدم حضور، قلم در دست مردان بوده است و سیمای او را به هر گونه‌ای که پسند ایشان بوده، ترسیم کرده‌اند. پرسشی که این نوشتار به دنبال پاسخ آن است این است که چه استعاره‌هایی در اندرزنامه‌ها و متون تاریخی سده‌های میانه وجود دارد که طرد و به حاشیه راندن زنان را تقویت کرده است؟ این مقاله با چارچوب تئوریک تحلیل استعاری و طبقه‌بندی استعاره‌ها در سه

*نویسنده مسئول: دانشجوی دکتری علوم سیاسی، گرایش اندیشه سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران

fa.zolfagharian@mail.um.ac.ir

athari@um.ac.ir

**دانشیار گروه علوم سیاسی، دانشگاه فردوسی مشهد، ایران



عنوان استعاره آفرینش، استعاره حکومت‌داری و استعاره فلسفی عقل مذکر به بررسی گزاره‌های متون سیاسی و ادب حکمرانی پرداخته است. این نوشتار مبتنی بر فرضیه‌ای است که در آن زنان سال‌ها مطرود و محصور در زندگی خصوصی بودند و استعاره‌هایی از این‌دست در حذف زنان از عرصه سیاسی، نقش ویژه و مؤثری داشته است.

واژه‌های کلیدی: استعاره، زنان، اندرزنامه، جنسیت و عقل مذکر.

مقدمه

موضوع «جنس» و «جنسیت» به عنوان واقعیتی انکارناپذیر، در جوامع انسانی مدنظر بوده و آنها را در تقسیم‌بندی اولیه به دو گروه متمایز «زن» و «مرد» هدایت کرده است. جایگاه و منزلت زنان و نگرش‌های متفاوت به آنها در ادوار مختلف، از جنجالی‌ترین موضوعات مورد بحث در طول تاریخ بوده است. با مطالعات دقیقی که در زندگی اجتماعی و نوع روابط بین زن و مرد در جوامع مختلف انجام گرفته است، چنین به نظر می‌رسد که به خاطر پاره‌ای تفاوت‌های زیست‌شناختی و جسمانی بین این دو جنس، تفاوت‌هایی در تقسیم کار و به عهده گرفتن مسئولیت‌های خاص در خانه و اجتماع پدید آمده است و بر این اساس دسته‌ای از کارها و وظایف بر عهده زنان و دسته‌ای دیگر به مردان اختصاص یافته است. البته این موضوع هیچ‌گاه به معنای برتری یکی بر دیگری نبوده است. موافقت یا مخالفت با حضور زنان در اجتماع از نوع نگرشی به زن نشأت می‌گیرد که در اثر گفتمان مسلط در هر دوره تاریخی شکل می‌گیرد. اما آن تصویری که از زن در دوره‌های تاریخی مختلف شکل گرفته است، تصویری ناخوشایند و طرد شده است و این مهم از آنجا که همواره قلم در دست مردان بوده است و تصویر به دلخواه آنان به نمایش گذاشته است، دور از ذهن نیست.

اندرزنامه‌های سیاسی به عنوان متون ادب سیاسی و هنر حکمرانی، از جمله نوشتارهایی است که در اندیشه حفظ مملکت براساس تجربه کشورداری تنظیم شده است. اثری که در زمینه سیاست و تأملات سیاسی در ایران و اسلام با هدف توصیه رفتار مناسب در زندگی سیاسی و تأثیرگزاری بر رفتار سیاسی صاحبان قدرت به رشته تحریر درآمده است، منبع مناسبی برای شناخت تفکر و اندیشه دوره‌های تاریخی مختلف است (ر.ک: لمبتون، ۱۳۷۴). در اینگونه آثار هم شیوه‌های حفظ اقتدار و مشروعیت قدرت سیاسی ارائه می‌شود و هم آنچه به تضعیف یا از بین رفتن قدرت منجر می‌شود، با عنوان آفات قدرت سیاسی به حاکم یادآوری می‌شود تا قدرت او هرچه بیشتر نزد مردم توجیه‌پذیر شود. بنابراین محور مباحث اندرزنامه‌نویسان سیاسی، قدرت حاکم و حفظ آن است. آنها تفاسیر و توجیهاات خود را مبتنی بر اصولی چون توأمان بودن دین و

سیاست، عدالت، اخلاق و دین، تجربیات پیشینیان و پند و حکمت قرار می‌دادند (یوسفی‌راد، ۱۳۸۳: ۱۲۳).

از این آثار گاه به‌اندروزنامه‌های سیاسی و گاه با نام سیاستنامه یاد می‌شود. برخی از شرق‌شناسان نیز عنوان «آئینه شهریاری» را برای اینگونه آثار ترجیح داده‌اند. وجه نام‌گذاری آن به «مرآتی» یا «سلوکی» برای این است که تصریحاً یا تلویحاً از حاکمان خواسته شده است که در آن کتاب چون آئینه‌ای بنگرند و رفتار و گفتار و کردار مندرج در آنها را به کار برند و در سلوک سیاسی خود، آن را راهنما قرار دهند. به‌این ترتیب اندروزنامه‌های سیاسی، نوع خاصی از اندروزنامه است که به دلیل ارائه پند و اندرزهای سیاسی با اندروزنامه‌های صرفاً اخلاقی و دینی متمایز می‌شود (ر.ک: رجایی، ۱۳۷۳).

در این مقاله با رجوع به سه اندروزنامه برجسته و قابل اتکا در سده‌های میانه، نصیحه‌الملوک غزالی، قابوسنامه عنصرالمعالی و سیرالملوک خواجه نظام‌المک طوسی، استعاره‌هایی که باعث طرد زنان در این آثار ادبی-سیاسی شده است، بررسی خواهد شد. این استعاره‌ها در سه سطح دینی، ایرانی و غربی نشان داده خواهد شد. استعاره‌های در سطح دینی به داستان بهشت نخستین و خروج آدم و حوا از آن خواهد پرداخت. در سطح ایرانی به حکومت‌داری پرداخته خواهد شد که در منابع تاریخی نقش زنان در زوال حکومت‌ها اشاره شده است. استعاره‌هایی با تعبیر عقل مذکر که در منابع غربی، عقل با خصلتی مردانه نشان داده شده است و زنان از عقل بهره‌ای نبرده‌اند نیز در منابع اندروزنامه‌ای دیده می‌شود که در سطح سوم که سطح غربی خواهد بود، بررسی خواهد شد.

پیشینه پژوهش

درباره نقش و جایگاه زنان در ادوار مختلف تاریخ، رجوع به منابع اصلی و مهم هر دوره می‌تواند تأثیرگذار باشد. از سه دیدگاه می‌توان نگرش‌های کلی به زنان را تقسیم‌بندی کرد. نگاه اول از جنبه فلسفی به مسئله زنان می‌پردازد که کسانی چون نصر حامد ابوزید (۱۳۹۷)، مطالعات گسترده‌ای در این‌باره انجام داده است. بررسی او درباره مسائل زنان بسیار عمیق‌تر از مطالعه احکام زنان در اسلام و توضیح تفاوت آن با احکام مردان است. ابوزید می‌خواهد به بررسی بنیان‌های مردسالارانه زبان عربی و

میراث اسلامی بپردازد. او با بیان اینکه گفتمان زن در جهان اسلام، گفتمانی قومی است، زن و مرد را مقابل همدیگر قرار می‌دهد و رابطه متقابل و متعارضی بین این دو جنس برقرار می‌کند که لازمه آن تبعیت یکی از دیگری است. ابوزید، مرد و مردانگی را تنها فعالیت اصلی و رسمی در جهان ارزیابی می‌کند و فاعلیت زنان در زندگی اجتماعی و سیاسی را حاشیه‌ای بر اصل فعالیت مردان می‌داند. ابوزید، معتزلی است و تلاش می‌کند تا نشان دهد که تفسیرهای اقتدارگرا از متن مقدس، عامل اصلی به حاشیه رفتن زنان در جامعه و سیاست است و او سعی دارد با رویکرد هرمنوتیک این روایت را نقد کند.

نگاه ادبیاتی یا بررسی نقش و جایگاه زنان در ادبیات کلاسیک و معاصر ایران نیز از سوی بسیاری از ادب‌پژوهان مورد بررسی قرار گرفته است. مریم حسینی (۱۳۹۳) از جمله کسانی است که در کتاب «ریشه‌های زن‌ستیزی در ادبیات فارسی کلاسیک» به بررسی سیما، تصویر و به تعبیری جایگاه زن در شعر و نثر فارسی می‌پردازد. او با بیان اینکه در ادبیات فارسی، تصویری واقعی از زنان به دست داده نشده است و آنچه نمودیافته، از جنس زن واقعی روزگار و دوره‌های گوناگون تاریخ ایران نیست، به ملاحظه تصویر زنی در رؤیاهای واقعه‌های شاعران و صوفیان دست می‌یابد. او تصویری را که از زن در ادبیات کلاسیک شکل گرفته است، تصویری کژ و ناخوشایند قلمداد می‌کند و با ذکر نمونه‌هایی از این تصویر، آن را به بوته نقد می‌سپرد. آنچه در ادبیات ایران و میراث ادبی سایر سرزمین‌ها می‌توان گفت این است که در هر نوع تحلیلی که صورت می‌گیرد، باید این نکته را در نظر داشته باشیم که آفرینندگان این آثار، مردان بوده‌اند و بنابراین وقتی شروع به تحلیل متون ادبی از منظر زنان می‌کنیم، به طور یقین باید بدانیم و منتظر باشیم که آنچه پیش از نویسنده و شاعر شدن زنان آفریده شده است، از منظر و دید مردان بوده و در نتیجه خواسته یا ناخواسته سهم زنان در آفرینش آن اندک است. بنابراین وقتی متون ادبی را بررسی می‌کنیم، باید رویکرد مردانه غالب بر آن را در نظر بگیریم تا بتوانیم بررسی درستی از مطلب داشته باشیم.

دسته سوم، رویکرد تاریخی دارند و به بررسی جایگاه زنان در تاریخ پرداخته‌اند. مریم عنبرسوز (۱۳۹۰) در کتاب «زن در ایران باستان» با بررسی روند تاریخی جایگاه زنان از

دوران پارینه‌سنگی تا دوران ساسانیان، یادآور می‌شود که انسان همواره در طول تاریخ با نظام جنس-جنسیت که مبتنی بر رابطه قدرت، سلطه و رابطه فرادستی و فرودستی بوده است، مواجه بوده که از آن با نام نظام پدرسالاری یاد می‌شود و این به آن معناست که مردان به عنوان یک گروه بر گروه زنان در جامعه سلطه دارند و این مردان هستند که به عنوان قدرت برتر به همه نهادهای قدرت در جامعه دسترسی دارند و زنان از این دسترسی بی‌بهره‌اند. نویسنده در این کتاب با ذکر این نکته که نظام پدرسالاری، یک امر تاریخی است و از ابتدای تاریخ بشر وجود داشته، به این چالش کشیده می‌شود تا با بررسی ریشه‌ای و عمیق تاریخی، به دنبال این نکته باشد که آیا زنان در طول تاریخ دچار بی‌قدرتی مطلق بوده‌اند و یا اینکه چون زنان به نهادهای قدرت دسترسی نداشته‌اند، اکثراً در حاشیه جامعه و تاریخ قرار گرفته‌اند.

مقاله پیش رو با عبور از نگاه فقهی، ادبیاتی و تاریخی‌ای که پیش از این به مسئله حضور و جایگاه زنان پرداخته است، به دنبال بررسی استعاره‌های دینی (آفرینش)، حکومت‌داری و فلسفی (عقل مذکر) است که باعث طردشدگی و دورماندن زنان در عرصه سیاست شده است.

پرسش مقاله این است که با کدام استعاره‌ها، زنان از اندیشه و عمل سیاسی طرد شده‌اند؟ برای پاسخ به این پرسش، با رویکرد استعاری به بررسی بخش‌هایی از اندرنامه‌ها که به توضیح جایگاه زنان پرداخته است و استفاده از مواردی که این حضور را کم‌رنگ دیده و یا نادیده گرفته‌اند، پرداخته خواهد شد.

چارچوب تئوریک

زبان استعاره در همه حیطه‌های ارتباطاتی از جمله گفتمان سیاسی مورد استفاده قرار می‌گیرد و هر دوره از تاریخ، استعارات مختص به خود را داشته است. رشته‌های مختلف دانشگاهی از زبان استعاره در رویکردهای خود بهره می‌گیرند و در این راستا علوم سیاسی نیز از آن مستثنا نیست. از نظر ادیبان و سخنوران کلاسیک، استعاره موضوعی زینتی و مربوط به بخش غیرعادی زبان است که در آن یک یا چند کلمه خارج از معنای معمول خود و برای بیان معنایی مشابه به کار می‌رود. در دیدگاه کلاسیک، استعاره از زبان تفکیک‌پذیر است؛ صنعتی که می‌توان برای حصول تأثیرات ویژه و از پیش اندیشیده وارد

زبان کرد. این تأثیرات به زبان کمک می‌کنند تا به آنچه هدف اصلی تلقی می‌شود، یعنی افشای واقعیت جهانی که بلا تغییر و رای آن قرار دارد، برسد (هاوکس، ۱۳۷۷: ۱۳۵).

استعاره در بسط چارچوبی مفهومی برای بازنمایی اندیشه‌های نو و فراهم کردن واژه‌های جدید جهت پرکردن شکاف واژگانی بسیار مؤثر است. نقش استعاره می‌تواند معناشناختی باشد؛ به این معنا که با گسترش منابع نظام زبانی برای همساز کردن تغییرات در نظام مفهومی در ارتباط باشد و با این حال منبعی سبکی برای ارزیابی نظام مربوطه نیز به حساب آید. استعاره دارای نقشی کاربردشناختی است، چرا که منعکس‌کننده انتخاب‌های زبانی برای تحقق بخشیدن به یک هدف بلاغت و سخنوری^۱ خاص در بافتی خاص است (چاتریس-بلک، ۱۳۹۷: ۱۷).

مطالعات زبان‌شناسی شناختی در چند دهه اخیر، ماهیت جدیدی برای استعاره تعریف کرد که براساس آن، استعاره فقط آرایه ادبی یا یکی از صور کلام نیست، بلکه فرآیندی فعال در نظام شناختی بشر محسوب می‌شود. تحقیقات لیکاف و جانسون ثابت کرد که کاربردهای استعاره، محدود به حوزه مطالعات ادبی و کاربرد واژه، عبارت یا جمله نیست. استعاره همچون ابزاری مفید، نقش مهمی در شناخت و درک پدیده‌ها و امور دارد و در حقیقت یک مدل فرهنگی در ذهن ایجاد می‌کند که زنجیره رفتاری طبق آن برنامه‌ریزی می‌شود. از این دیدگاه، استعاره برحسب ضرورت و نیاز بشر به درک و بازنمایی پدیده‌های ناآشنا، با تکیه بر ساخت واژه‌ها و اطلاعات قبلی شکل می‌گیرد و نقشی بسزا در جولان فکری و تخیل ایفا می‌کند و همچنین تعداد زیادی از طبقه‌بندی‌ها و استنباط‌های ما برحسب استعاره‌ها صورت می‌گیرد و بسیاری از مفاهیم، به‌ویژه مفاهیم انتزاعی، از طریق انطباق استعاری اطلاعات و انتقال دانسته‌ها از زمینه‌ای به زمینه دیگر نظم می‌یابند. بدین ترتیب توجه به بیان استعاری، به‌ویژه از این نظر اهمیت دارد که تبیین جدیدی از کارکرد مغز در برخورد با جهان پیرامون در اختیارمان می‌گذارد (ر.ک: هاشمی، ۱۳۸۹).

لیکاف و جانسون با انتشار استعاره‌هایی که با آنها زندگی می‌کنیم، نگاه کلاسیک استعاره را به چالش کشیدند و ادعا کردند که استعاره، تنها به حوزه زبان محدود نشده، بلکه سراسر زندگی روزمره و از جمله حوزه اندیشه و علم را نیز در بر گرفته است، به طوری که نظام

مفهومی هر روزه ما که براساس آن فکر و عمل می‌کنیم، ماهیتی اساساً استعاری دارد (Lakoff & Johnson, 1980: 3). استعاره‌ها نه تنها نگاه کنونی ما به زندگی را شکل می‌دهند، بلکه می‌توانند توقعات و انتظارات ما نسبت به زندگی آینده‌مان را نیز تعیین کنند.

استعاری بودن زبان، در واقع از زمانی در کانون بحث‌های فلسفی و زبان‌شناسانه قرار گرفت که سوسور، نشانه را متشکل از دو بخش دال و مدلول دانست و با نفی تلقی‌های پیش از خود، نشان داد که رابطه میان دال و مدلول، نه امری طبیعی و اجتناب‌ناپذیر، بلکه کاملاً قراردادی است. دنیای پیرامون هر چه می‌خواهد باشد، هر زبانی سیستم منحصر به فردی است که در آن کلمات، کارکرد و معنای خود را نه از ارتباطی ذاتی که با پدیده‌های جهان خارج دارند، بلکه از تفاوت‌ها و روابطی می‌گیرند که با یکدیگر دارا هستند و در نتیجه زبان به صورت شبکه‌ای استعاری عمل می‌کنند (محمدپور، ۱۳۹۷: ۴۳۴). استعاره به معنای محدودتر آن به همذات‌پنداری دو شیء، پدیده و یا مفهوم متمایز گفته می‌شود، مانند خیمه‌شب که در آن خیمه و شب، مفاهیم جدایی هستند، اما در قالب استعاره همانند شده‌اند. زبان به طور کامل استعاری است. حتی کلمات روزمره و ساده‌ای که ممکن است به هیچ‌وجه استعاره به نظر نیایند، استعاره هستند، زیرا کلمه خود شیء نیست، بلکه بر آن دلالت دارد.

استعاره‌ها همان‌طور که کامرون و لاو اظهار می‌کنند، مزیت دیگری نیز دارد. «استعاره نه تنها گزاره‌ها را از گفتمان مستقیم پنهان می‌کند، چون چیزی تحت‌اللفظی گفته نمی‌شود، بلکه امتیاز فوق‌العاده‌ای نیز دارد و آن ترکیب این دو نکته است که نخست گوینده را نمی‌توان مسئول پیام دانست و دوم اینکه در اینجا پیامی منتقل می‌شود که نمی‌توان صراحتاً درباره آن بحث کرد» (Cameron & Low, 1999: 86). باور اساسی در معناشناسی شناختی این است که زبان تمثیلی، روابطی بین مفاهیم واحدهای زبانی برقرار می‌سازد که با ارجاع به ساختار، دستور و واژگان به تنهایی قابل توضیح نیستند. به گفته کرافت، یکی از اصول معناشناسی شناختی این است که معنای واژه‌ها، دایره‌المعارفی است. هر آنچه درباره مفهوم چیزی می‌دانید، بخشی از معنای آن است (Croft, 1993: 336).

در این مقاله با استفاده از استعاره‌هایی که در اندرزنامه‌ها پنهان است و در کلام سیاست‌ورزان گذشته به وفور آورده شده است، به بررسی نقش زنان در متون سیاسی-اجتماعی پرداخته می‌شود. استعاره‌ها بیانی غیرمستقیم، کنایی و تفسیری دارند و برای تحلیل استعاره‌ها در اندرزنامه‌ها و متون تاریخی باید با نگاهی کل به جزء به مفهوم زنان پرداخت. استعاره آفرینش که در آن آدم و حوا به واسطه خوردن سیب ممنوعه و فریب حوا از بهشت رانده شدند؛ استعاره حکومت‌داری که در اندرزنامه‌ها، حاکمان مقتدر و موفق همواره مردان بودند و در بسیاری از متون تاریخی، سقوط حکومت‌های پادشاهی را به علت پیروی از مشورت و فکر زنانه دانسته‌اند و استعاره فلسفی که براساس عقل مذکر، عقل و دانایی را منحصر به جنس مذکر می‌داند، در این مقاله بررسی خواهد شد.

استعاره آفرینش

اندیشه بشری اغلب در ادیان ابراهیمی، سرنوشت انسان را با آرمان‌شهری به نام پردیس یا بهشت گره می‌زند. ایجاد آرمان‌شهری که عاری از پلیدی و زشتی است و برابری و آزادی و نعمت به وفور در آن دیده می‌شود، در گفتمان ایرانی اسلامی ما هم وجود دارد. اندیشیدن در باب این یوتوپیای دست‌نیافتنی همواره برای نسل بشر جذاب و سودمند بوده است. چگونگی خلقت انسان و داستان‌هایی که در این‌باره وجود داشته است نیز به عنوان مواردی سؤال‌برانگیز از سوی نوع بشر شناخته می‌شود و همواره انسان‌ها با داستان‌هایی در این خصوص، روایت خلقت خود را دستخوش تغییراتی می‌دانند. استعاره آدم و حوا و داستان خلقت این دو در بهشت، از جمله موارد تغییرپذیری است که انسان‌ها در دوره‌های مختلف درباره آن داستان‌پردازی کرده‌اند و در باب آن سخن گفته‌اند. داستان آدم و حوا که بعد از اینکه شیطان آنها را فریب می‌دهد و از درخت میوه ممنوعه می‌خورند و زشتی‌هایشان آشکار می‌شود، از بهشت رانده می‌شوند (ابوزید، ۱۳۹۷: ۲۴).

در قرآن در موضوع آفرینش و خلقت انسان عنوان شده است که زن و مرد با یکدیگر برابر بودند و جریان رانده شدن آنها از بهشت نیز به صورت فریب آدم و حوا از شیطان ذکر شده است. ابوزید می‌نویسد: «این داستان آنچنان که امام طبری از وهب بن منبه-یکی از دانشمندان یهودی که مسلمان شده بود- نقل می‌کند، داستانی تفسیری یا

تعلیلی به نظر می‌رسد. به این معنی که تعلیلی از برخی پدیده‌های طبیعی مرتبط به دست می‌دهد که ظاهراً غیرضروری و عرضی است» (ابوزید، ۱۳۹۷: ۲۵).

در فرهنگ مسیحی-یهودی، زن که از دندهٔ چپ مرد آفریده شده است، به دلیل گناه نخستین حوا، نمایندهٔ شیطان است. این نگاه احتمالاً از نگاه تیره و تار فرهنگ باستانی میان‌رودان (آشور بابل) و حضور اهریمن‌زنانی چون تیامت گرفته شده است. اسطوره آفرینش زروانی خیلی دیر تحت تأثیر همین نگاه مسیحی-یهودی ساخته شد. در دین میتراپیزم (معاصر با آغاز ساسانیان)، زنان اصلاً پرستنده به‌شمار نمی‌رفتند و آنان را به مهرابه‌ها راه نبود. در دین مسیحیت (که در نیمهٔ دوران ساسانی در غرب رسمی شد) حتی بر سر بشر بودن و روح داشتن زن تا سیصد سال پیش، اختلاف بروز می‌کرد. پولس رسول، نخستین پیشوای مسیحیت دربارهٔ آموزش زنان می‌گوید: «آدم فریب نخورد، بلکه از ناحیه زن فریب خورد. بگذارید زن با همه مشقت‌هایی که دارد، سکوت را بیاموزد. من نمی‌توانم این را تحمل کنم که شاهد باشم زنی درس بخواند و بر شوهر خویش تسلط یابد» (عهد جدید، ۱۳۶۵: ۱۰۷۸).

هرچند نص قرآن، مسئولیت خروج بشر از بهشت را به دوش حوا نمی‌اندازد، وجدان اسلامی تحت تأثیر این داستان، مسئولیت این جنایت را صرفاً به زن نسبت می‌دهد. به علاوه این اعتقاد وجود دارد که مجازات دائمی که خداوند برای حوا مقرر کرده، اجتناب‌ناپذیر بود، به‌ویژه که تحت تأثیر چنین اعتقادی زنان به نقص در عقل و دین محکوم شده‌اند (ابوزید، ۱۳۹۷: ۲۶).

خواجه نظام‌الملک با روایت داستان آدم و حوا به گناه نخستین اشاره می‌کند و آن را اینگونه بیان می‌کند:

«اول مردی که فرمان زن کرد و او را زیان داشت و در رنج و محنت افتاد آدم بود، علیه‌السلام که فرمان حوا کرد و گندم بخورد تا از بهشت بیفتاد و دوپست سال می‌گریست تا خدای تعالی بر وی ببخشد و توبه او بپذیرفت» (نظام‌الملک، ۱۳۹۸: ۲۱۹).

در این حکایت، کلیت داستان آدم و حوا به عنوان حوزه مبدأ بدبینانه‌ای برای شناخت و تعریف زنان در نظر گرفته شده است. داستان هبوط، حوزه مبدأیی است که

رانده شدن از بهشت را به اطاعت از فرمان زن (حوا) ربط می‌دهد. خواجه با بیان این داستان یادآور می‌شود که توبه آدم بعد از دو‌یست سال پذیرفته شد و این در حالی است که نافرمانی حوا باعث طرد او از بهشت شد و همیشه در رنج و محنت قرار گرفت. غزالی نیز در کتاب «نصیحه‌الملوک» به گناه نخستین انسان اشاره می‌کند و با آوردن فهرستی از عقوبت‌ها، یادآور می‌شود که نافرمانی حوا در بهشت باعث بسیاری از پدیده‌هایی شده است که امروزه نیز گریبان‌گیر زنان است.

«اما آن خصلت‌ها که حق تعالی زنان را بدان عقوبت کرده است، چون حوا در بهشت نافرمانی کرد و از آن درخت گندم خورد، حق تعالی زنان را هشت ده چیز عقوبت فرمود کردن: اول حیض. دوم زادن. سوم جدا شدن از مادر و پدر و مرد بیگانه را به شوهر کردن. چهارم به نفاس خویش آلوده شدن. پنجم آنکه مالک تن خویش تن نباشد. ششم کمی میراث. هفتم طلاق که به دست ایشان نگردد. هشتم آنکه مرد را چهار زن حلال کرد و زن را یک شوی. نهم آنکه در خانه معتکف باید بودن. دهم آنکه در خانه سرپوشیده دارد. یازدهم آنکه گواهی دو زن برابر یک مرد نهاده‌اند. دوازدهم آنکه از خانه بیرون نیارد آمدن تنها، مگر با کسی محرم. سیزدهم آنکه مردان را نماز عید و نماز جنازه بود و از پس جنازه روند و عزا کنند و زنان را اینها نباشد. چهاردهم امیری را نشاید و نه نیز قضا را و نه حکم را. پانزدهم آنکه فضل، هزار بهره است؛ یک بهره از آن، زنان راست و دیگران مردان راست. شانزدهم آنکه در قیامت چندانکه جمله امت را عذاب بود، یک نیمه از آن، زنان فاجره را بود. هفدهم چون شویش بمیرد، چهار ماه و ده روزش عدت باید داشتن. هجدهم آنکه چون شویش طلاق دهد، سه ماه یا سه حیض عدت باید داشتن. این عقوبت‌های زنان است که یاد کردیم» (غزالی، ۱۳۸۹: ۲۲۶).

در روایت غزالی نیز با بیان استعاره نافرمانی حوا و طرد او از بهشت، به عقوبت‌هایی که خداوند برای این نافرمانی در نظر گرفته است، اشاره می‌کند و طرد زنان از مساجد در روزهایی از ماه، کمی میراث، شایسته نبودن برای امیری و صلاحیت نداشتن برای

گواهی دادن را از مدلول‌هایی می‌شمارد که برای اثبات دال اولیه که فریب حضرت آدم و طرد حوا از بهشت است، آورده شده است.

استعاره حکومت‌داری

عصر ساسانی را می‌توان یکی از درخشان‌ترین دوران تاریخ ایران دانست. در هنگام فرمانروایی ساسانیان، زن ایرانی از ارج و پاسداشت والایی برخوردار بود. تحصیل و کار برای زنان آزاد بوده است. گردیه، خواهر بهرام چوبین به سپهسالاری و نیز فرمانروایی قلمرو ری رسید. دوبانو آرمیدخت و پوران‌دخت بر تخت شاهنشاهی ایران زمین نشستند (حسینی، ۱۳۹۳: ۲۵). در داستان‌ها، بارها می‌بینیم که شاه ساسانی به گونه‌ای ناشناس در خانه شبان یا کشاورز مهمان بوده و از میان همین مردم، دختری به زنی گرفته و بعدها فرزندی که از همان دختر شبان یا کشاورز به دنیا آمده بود، به پادشاهی ایران برگزیده می‌شود.

کریستیان بارتمه در رساله «زن در حقوق ساسانی» اشاره می‌کند که تربیت علمی در میان زنان شاهنشاهی ساسانی شیوع داشته است (بارتمه، ۱۳۳۷: ۸). کتاب حقوقی مادیکان هزار دادستان، گزارشی را از نوشته یک قاضی محقق نقل می‌کند که وی را روزی پنج زن در سر راهش نگه می‌دارند. یکی از زنان، سؤالاتی درباره مسائل حقوقی مربوط به ضمانت و اهلیت مطرح می‌کند. قاضی یادشده یادآور می‌شود که نخست پرس‌و‌گو به خوبی برگزار شد، لیکن در پاسخ آخرین سؤال در جای خود ایستاد و هیچ‌گونه جوابی برای آن نمی‌دانستم. در این هنگام یکی از زنان، قدم پیش نهاده و می‌گوید: استاد بیهوده به مغز خود فشار نیاورید و به آسانی بگویید: نمی‌دانم! و ضمناً پاسخ این سؤال را در فلان کتاب بیابید! آنگونه که ملاحظه می‌شود حتی مطالعه و تحصیل علم حقوق در میان زنان عصر ساسانی، بیگانه و نامأنوس نبوده است و تصور نمی‌رود که این علاقه به مطالعه، در مورد رشته‌های عمومی‌تر و غیر اختصاصی‌تر کمتر موجود بوده است (علوی، ۱۳۷۷: ۳۴).

دختر می‌توانست به پدر و یا قیم خود اظهار دارد که از قبول ازدواج پیشنهادی او خودداری خواهد کرد و پدر نیز ناگزیر از قبول سخن وی می‌گردید. بدین ترتیب پدر مجاز نبوده است که دختر خود را به ازدواج مجبور کند و یا حتی هنگام اجتناب دختر خود از ازدواج، نمی‌توانسته است او را ارث محروم سازد و یا به وسیله دیگری، او را کیفر

دهد. در مورد اینگونه مسائل، مردم عصر ساسانی، کم‌تعصب و دارای سعه‌صدر و افق نظر و بینشی بلند بوده‌اند (عنبرسوز، ۱۳۹۰: ۲۴۳).

هرچند زنان در عصر ساسانی در جایگاه ویژه‌ای قرار داشتند، در کتب مختلف تاریخی و اندرزنامه‌ها، تصویر مثبت و درخوری از زنان به ثبت نرسیده است. خواجه نظام‌الملک در «سیرالملوک» با آوردن حکایتی از بوذرجمهر بیان می‌کند که یکی از مهم‌ترین عوامل سقوط ساسانیان، نفوذ و تأثیر نقش زنان در دستگاه حکومتی بوده است.

«بزرجمهر را پرسیدند: سبب چه بود که پادشاهی آل ساسان بیران گشت و تو تدبیرگر آن پادشاه بودی و امروز تو را به رای و تدبیر و خرد و دانش در همه جهان هم‌تا نیست؟ گفت: سبب دو چیز: یکی آل ساسان بر کارهای بزرگ، کارداران خرد و نادان گماشتند و دیگر دانش را و اهل دانش را بزرگ و خردمند خریداری کنند و به کار دارند و سرکار من با زنان و کودکان افتاد و این هر دو را خرد و دانش نباشد و هرگاه که کار پادشاهی با زنان و کودکان افتد، بدان که پادشاهی از آن خانه بخواهد رفت» (نظام‌الملک، ۱۳۹۸: ۲۲۲).

مُلک و مملکت به مثابه خانه‌ای است که تدبیر آن، کار مردان است و اگر تدبیر آن به زنان واگذار شود، خانه ویران می‌شود. خانه و تدبیر آن به منزله حوزة مبدأ در عرصه سیاست شناخته می‌شود. پادشاه برای اینکه نابودی پادشاهی و سلطنت را توجیه نماید، از زنان به عنوان بی‌خردان نام می‌برد. خواجه نظام‌الملک در جایی نیز زنان را در جایگاه زیردستان و چاکران قرار می‌دهد و معتقد است همچنان که زیردستان و چاکران نباید سخنی گویند، زنان نیز باید از اظهار نظر و سخن گفتن پرهیز کنند، تا خانه پادشاه برجای بماند و مملکت او ویران نشود.

«و کیخسرو چنین گفت: هر آن پادشاهی که خواهد تا خانه او برجای بماند و مملکت او بیران نشود و شکوه و حشمت او بر زمین نیوفتد، اهل ستر خویش را نگذارد و رخصت ندهد که در معنی زیردستان و چاکران خویش سخنی گوید و یا بر وکیلان و عمال و اقطاع خویش فرمان دهد، تا عادت قدیم را نگه داشته باشد و از همه‌اندیشه‌ها رسته بود» (نظام‌الملک، ۱۳۹۸: ۲۲۶).

در اینجا نیز خانه به عنوان حوزه مبدأ و سیاست به منزله حوزه هدف است و تدبیر در امور سیاست، امری مردانه تعریف شده است. اهل ستر نیز در این حکایت در کاربرد استعاره‌اش به معنای پوشیده شده و در حجاب به کار گرفته شده است. استعاره مفهومی اهل ستر به معنای زنان پوشیده شده در متون سده میانه بسیار به کار رفته است. سیرالملوک در جایی بدون پروا و حاشیه، به پادشاهان توصیه می‌کند که از مشورت با زنان پرهیز کنند و معتقد است که کار مملکت و لشکر و خزینه و سیاست، کاری مردانه است و زنان را در آن جایی نیست.

«و مأمون خلیفه روزی گفت: هرگز هیچ پادشاه میاد که اهل ستر را رخصت دهد که در معنی مملکت و لشکر و خزینه و سیاست با پادشاه سخن گویند و یا کسی را به حمایت گیرند، که چون اجازت بیابند که به گفتار ایشان یکی را پادشاه برکشد و یکی را سیاست فرماید و یکی را عمل دهد و یکی را معزول کند، ناچار مردمان به یک بار روی به درگاه ایشان نهند و حاجت‌ها خواستن بدیشان بردارند، از آنچه مر ایشان را زودتر به دست توان آوردن» (نظام‌الملک، ۱۳۹۸: ۲۲۵).

در اینجا نیز استعاره اهل ستر به معنای زنان آورده شده است و نظام‌الملک تأکید کرده است که این گروه باید در همان پس پرده باشند و بایسته نیست که در معرض قرار گیرند و چون توانایی سیاست‌ورزی ندارند، سیاست و ملک را از بین خواهند برد. «و به همه روزگارا هر آن وقت که زن پادشاه مسلط شده است، جز رسوایی و شر و فتنه و فساد حاصل نیامده است. اندکی از این معنی یاد کنیم تا در بسیاری دیدار افتد» (همان: ۲۱۸).

و پادشاه خوب را پادشاهی می‌داند که به طریقی زندگی و حکومت کرده‌اند که زنان از دل آنها خبر نداشته‌اند و این باعث شده است که مسخر زنان نشوند و مانند اسکندر، پادشاهی قدرتمندی داشته باشند.

«و همیشه پادشاهان و مردان قوی‌رای طریقی سپرده‌اند و چنان زندگانی کرده که زنان و وصیفتان ایشان را از دل ایشان خبر نبوده است،

و از بند هوا و فرمان ایشان آزاد زیسته‌اند و مسخر ایشان نشده‌اند، چنان‌که اسکندر کرد» نظام‌الملک، ۱۳۹۸: ۲۲۱).

درباره محکم بودن رأی پادشاهان و اینکه همواره سعی داشته‌اند که رأی و نظر زنان در آنان تأثیر نداشته باشد، خواجه نظام‌الملک حکایتی دارد که وقتی سکندر از روم آمد، دارابن را که دارای ملک عجم بود، شکست داد و دارا هم به خدمتکاری او درآمد. دارا، دختری داشت سخت نیکوروی و با جمال و کمال. اسکندر را گفتند که چرا دختر دارا را به زنی نمی‌گیری. اسکندر جواب داد که: ما مردان ایشان را بشکستیم، نباید که زنان ایشان ما را بشکنند.

«و دیگر حدیث خسرو و شیرین و فرهاد سمری معروف است که چون خسرو و شیرین را چنان دوست گرفت و عنان هوا به دست شیرین داد، همه آن کردی که او گفتی؛ لاجرم شیرین دلیر گشت، با چنو پادشاهی میل به فرهاد کرد» (همان: ۲۲۱).

البته این حکایت به شکلی دیگر در قابوسنامه نیز تکرار شده است و در آن به اسکندر توصیه می‌کند که اگر زن مهربان و خوش‌رویی دیدی، یکباره خویشتن از دست مده و به زیر فرمان او مرو که تو پادشاه اقلیم ایران هستی.

«اگرچه زن مهربان و خوب‌روی و پسندیده‌ تو باشد، تو یکباره خویشتن را در دست منه و زیر فرمان او مباش که اسکندر را گفتند که چرا دختر دارا را به زنی نکنی که بس خوب است؟ گفت: سخت زشت باشد که چون ما بر مردان جهان غالب شدیم، زنی بر ما غالب شود» (عنصرالمعالی، ۱۳۷۱: ۱۳۰).

در تمام این حکایات، مشورت و اطاعت از زن در امور مملکت‌داری به عنوان یک ضدارزش تلقی می‌شود که غالبیت مردانه را زیر سؤال برده، مذموم شناخته می‌شود.

استعاره فلسفی عقل مذکر

این مدعای رایج در مجادلات فلسفی کنونی که عقل مردانه است، ناگزیر این فکر را به ذهن متبادر می‌کند که هر آنچه برای مرد، معقول و درست است، ممکن است به‌هیچ‌وجه در مورد زن صدق نکند (لوید، ۱۳۸۱: ۲۱). بسیاری از فیلسوفان عقیده داشتند

که بهره زن از عقل، کمتر از مرد است و لذا ضمن توصیف آرمان‌های عقلی خود، نمونه‌های مردانه را نصب‌العین قرار می‌دادند. اما قضیه مردانه بودن عقل، بحثی مهم‌تر از موارد بیان شده است. افکار و آرمان‌های ما در خصوص مردانگی و زنانگی، در قالب ساختارهای سلطه- ساختارهای فروتری و برتری، هنجار و غیرهنجار، مثبت و منفی و اصلی و تکمیلی شکل گرفته است (لوید، ۱۳۸۱: ۱۴۶).

فیلسوف، کار خود را طلب عقل، فارغ از آثار مشروط‌کننده اوضاع تاریخی و ساختارهای اجتماعی می‌داند. اما خود فلسفه، به رغم استعلای ظاهری‌اش از امور محتمل یا ممکن‌الوجود، سخت متأثر از سازمان اجتماعی تفاوت‌های جنسی است و در عین حال به زحمت می‌تواند تأثیری بر این ساختار مردسالار داشته باشد. در سراسر تاریخ اندیشه، همه فیلسوفان یک وجه اشتراک داشته‌اند که همان مرد بودن اکثریت عمده آنهاست. حضور نداشتن زنان در عرصه فلسفه به این معناست که ساخت و پرداخت مفاهیم مربوط به عقل، منحصراً کار مردان بوده است. پس تعجیبی ندارد که افکار زنان نیز بازتاب تصویری باشد که از فلسفه دارند و آن را کاری مردانه می‌دانند.

فلسفه با قدرت تمام اسباب حذف و محرومیت زن از آرمان‌های فرهنگی بوده است، آن هم نه به صورتی که بتوانیم به حساب مختصر کژتابی‌های تخیل فلسفی بگذاریم. اما نکته مهم این است که تضادهای موجود بین زن‌باوری (فمینیسم) و فلسفه را نباید سوء تعبیر کنیم. حذف زن، زاده توطئه فلاسفه مرد نیست. در بسیاری موارد، این حذف برخلاف نیت آگاهانه نویسندگان بوده است و در اکثر موارد وقتی به چشم می‌خورد که آن متن در ارتباط نزدیک با ساختارهای اجتماعی خود مطرح می‌شود (همان: ۱۵۳).

در فلسفه، زن از عرصه عمومی، عقل و دولت حذف شده است. خواجه نظام‌الملک در سیرالملوک با استناد به حدیثی از پیامبر یادآور می‌شود که مشورت کردن با زنان، کاری عبث و بیهوده است و توصیه می‌کند اگر با آنها مشورت کردی، تصمیمت را برخلاف آنها اتخاذ کن.

«پیغامبر علیه الصلوه و السلام می‌گوید: با زنان در کارها تدبیر کنید و

هر چه ایشان گویند چنین باید کرد، به خلاف آن کنید تا صواب آید. و

لفظ خبر این است: اگر ایشان تمام عقل بودندی، پیغامبر علیه‌السلام

نفرمودی خلاف رای ایشان رفتن» (نظام‌الملک، ۱۳۹۸: ۲۲۲).

در این حکایت، عقل استعاره از مرد شناخته می‌شود و زنان به عنوان افرادی که عقل آنها ناقص است، معرفی شده‌اند. عقل مذکر، استعاره‌ای است که باعث می‌شود تدبیر و مشورت از زنان مطرود تلقی شود و به استناد به روایتی از پیامبر (ص) آورده شده است که سندیت آن را افزایش دهد.

خواجه نظام‌الملک، حکایتی دیگر درباره پیامبر نیز دارد که زمانی که بیمار بود و یاران در مسجد منتظر نشسته بودند تا نماز فریضه را به جماعت بگزارند، عایشه و حفصه بر بالین پیامبر نشسته بودند و از او خواستند که از یارانش کسی را معرفی کند که پیش‌نمازی کند. پیغامبر، ابوبکر را معرفی کرد. این سؤال سه بار تکرار شد و پیغامبر هر سه بار نام ابوبکر را آورد. عایشه به پیغامبر گفت که ابوبکر مردی تنک‌دل است و وقتی جایگاه تو را از تو خالی ببیند، گریه بر او افتد و خویشتن نگاه نتواند داشت و عمر، مردی صلب و محکم‌دل است، فرمای تا او پیش‌نمازی کند. پیغامبر گفت: مثل شما چون یوسف و کرسف است. من آن نخواهم فرمود که شما خواهید. آن خواهم فرمود که صواب و صلاح در آن باشد. خواجه در پایان حکایت یادآور می‌شود که با بزرگی و علم و پارسایی عایشه، پیغامبر خلاف آن فرمود که عایشه خواست. پس بنگر که رای و دانش دیگر زنان به چه اندازه باشد.

غزالی نیز با نگرش منفی‌ای که نسبت به زنان داشت، با هرگونه آموزش و تحصیل دختران مخالف بود و معتقد بود که آموزش باعث افزایش بدی در زنان می‌شود. «معلمی، دختری را دبیری می‌آموخت. حکیمی پیش او درآمد، گفت:

ای معلم، بدی را بدی می‌آموزی» (غزالی، ۱۳۸۹: ۲۲۵).

غزالی همچنین در حکایتی از خسرو پرویز بازگو می‌کند که چگونه مشورت خسرو با زنش، برای او خسران و زیان ایجاد کرد. از آنجا که خسرو، ماهی زیاد دوست داشت، به صیادی که ماهی بزرگی برای او هدیه آورد، چهار هزار درم هدیه داد. زنش به او گفت: زیاد به او هدیه دادی و برای اینکه هدیه او را پس بگیری، از او بپرس که ماهی نر است یا ماده. هر چه جواب داد، بگو من آن دیگری را می‌خواستم. خسرو از صیاد چنین پرسید. صیاد نیز با زیرکی پاسخ داد که این ماهی نر است و نه ماده و به این ترتیب به واسطه ذکاوت خودش، چهار هزار درم دیگر هدیه گرفت. در راه رفتن بود که سکه‌ای از او به زمین افتاد و برای برداشتن آن، همه بارش را زمین گذاشت و آن سکه را برداشت و

دوباره همسر خسرو به او خرده گرفت که نگاه کن که این صیاد چه انسان بخیلی است که از یک سکه هم نمی‌گذرد. خسرو خشمگین می‌شود و صیاد را فرامی‌خواند که تو از یک سکه هم نگذشتی. صیاد با زیرکی پاسخ می‌دهد که چون نام و تصویر خسرو بر آن سکه نقش بسته بود، من روا ندانستم که روی زمین بماند و کسی آن را زیر پا بگذارد. در این هنگام خسرو می‌گوید:

«خسرو منادی فرمود کردن که به تدبیر و رای زنان کار مکنید که هر

آن کس که به تدبیر و رای و فرمان زنان کار کند، بر هر درمی دو درم

زیان کند» (غزالی، ۱۳۸۹: ۲۳۵).

در حکایاتی که از متون تاریخی نقل شد، تدبیر زنان از آنجا که آنها بهره کمتری از عقل داشته‌اند، سرانجام معقولی نخواهد داشت و در اندرنامه‌ها به پادشاهان توصیه شده است که اعتنایی به رأی و نظر زنان نداشته باشند و عقل را با خصلتی مردانه بنگرند.

استعاره	تحلیل	جغرافیا
آفرینش	گناه نخستین، علت خروج از بهشت	اسلام
حکومت‌داری	مشورت با زنان، علت شکست پادشاهان	ایران
فلسفی	عقل، خصلتی مردانه دارد	غرب

نتیجه‌گیری

جست‌وجو در ریشه‌های فکری و فرهنگی ایرانیان که شامل باورهای دینی، فلسفی، تاریخی و زبانی است، نشان می‌دهد که چگونه اندیشه‌های حذف و طرد زنان در ایران تحت تأثیر فرهنگ و فلسفه و آیین‌های بومی و غیربومی شکل می‌گیرد و پس از آن به عنوان رفتاری سنتی و پذیرفته‌شده و به عنوان ارزش معرفی می‌شود.

مقاله به بررسی شکل‌گیری باورهای سنتی درباره غالب، فعال و فاعل بودن مردان و مغلوب، منفعل و مفعول بودن زنان پرداخت و تلاش کرد تا نشان دهد که چگونه سمبل‌ها و کهن‌الگوها تحت تأثیر تفکر دینی، سنتی و فلسفی در شکل‌گیری تصویرهای پذیرفته‌شده ذهنی انسان‌ها در طول قرون و اعصار مؤثر بوده‌اند. برای این بررسی، به سراغ استعاره‌های مفهومی رفته، سعی کردیم تا استعاره‌هایی که بیشترین کاربرد را در

اندرزنامه‌های سیاسی داشته است، شناسایی کرده، کاربردهای آن در طرد یا حذف زنان در سده‌های میانه را بررسی کنیم.

در روایت اسطوره‌ای آدم و حوا که بیشتر رگه‌های یهودی-اسلامی دارد، خداوند مذکر است و حضرت آدم را بدون کوچک‌ترین کمک و دخالت زن با کمترین استعانت از اصل مادینه می‌آفریند. اما آدم از تنهایی ملال می‌گیرد و برای رفع دلتنگی وی، او را در خواب می‌کند و حوا را از دنده چپ وی می‌آفریند. مطابق این داستان، شیطان حوا را فریفت و در نتیجه گناه هبوط انسان بر گردن حواست که زن است و در نهادش، مکر و حيله سرشته است.

در استعاره دوم که بیشتر رگه‌های ایرانی-اسلامی دارد، به نقش زنان در دربار شاهان ایرانی توجه شده است و این نکته که بسیاری از مورخان، زنان را یکی از عوامل سقوط و زوال حکومت‌ها و سلسله‌های بزرگ ایرانی به‌ویژه ساسانیان دانسته‌اند. آنچه با عنوان زن در سیاست و حکومت یاد می‌شود، براساس اسناد و مدارک مانند کتب، رساله‌ها و یا براساس سنگ‌نوشته‌ها و کتیبه‌ها، سکه‌ها و مهرهای به‌جامانده از آن روزگاران است که با استناد به این منابع می‌توان زنان تاریخی عصر ساسانی را به عنوان یکی از بزرگ‌ترین حکومت‌ها، به زنان درباری که زنان فرمانروا و یا وابسته به دربار بودند و زنان عادی تقسیم کرد. زنانی چون پوراندخت و آذرمیدخت به عنوان زنانی که پس از خسرو پرویز به پادشاهی رسیدند و در تاریخ به عدل و داد نام‌بردار هستند. این دو خواهر به رنج و فقر مردم راضی نبوده، در وضعیتی که بسیاری از مردم از جور و ستم پادشاهان در رنج و عذاب بودند، اینان به دلیل ویژگی زنانه که مستلزم محبت و مراقبت و حوصله بسیار و احتیاط و احساس مسئولیت است، در امور حکومت نیز بیشتر میل به صلح و سازش و احراز امنیت داشته‌اند. بنابراین حکومت‌های آنان، حکومت‌های صلح‌جویی بوده است؛ هر چند حکومت هر دو کوتاه‌مدت و در پایان عصر ساسانیان بوده است.

در استعاره سوم که در ارتباط با دو استعاره مطرح‌شده پیشین است و در پیوند تاریخ ایران و اسلام، عقل مذکر شکل می‌گیرد که عقلانیت را جنسیتی مردانه تصور می‌کند و براین اساس برای زنان، جنسی دست‌دومی قائل می‌شود. به طور کلی در تفکر یونانیان، زن بودن، ارتباطی نمادین با هر آنچه غیرعقلانی، نابسامان و ناشناختنی است، داشت. به زعم افلاطون، بازتاب نظم و عقل عالم در نفس زن، صراحت کمتری دارد تا در نفس مرد

و نفس زن از نفس درمانده مردانی مایه می‌گیرد که نصیبی از عقل نبرده‌اند. به‌این ترتیب زن مظهر نفس و مرد مظهر عقل شد و این نماد به مرور ایام تکمیل و پذیرفته شد و در فرهنگ عرفانی ایرانی نیز نفس و عقل روبه‌روی یکدیگر قرار می‌گیرند و با زن و مرد مقایسه می‌شوند.

در این نوشتار با استفاده از این سه استعاره و ذکر مواردی از متون اندرزنامه‌ای سده میانه نشان داده شد که اساساً اندیشه‌ی استعاری در باب زنان در این دوره با استفاده از حوزه مبدایی ظاهر شد که در آن زنان غیرقابل اعتماد، مطرود و محصور در زندگی خصوصی بودند و استعاره‌های مفهومی در طرد و حذف زنان، نقش بسیار مؤثر و ویژه‌ای داشته‌اند و این استدلال‌ها، زنان را برای سال‌ها به حاشیه رانده است. برای ترمیم این جایگاه باید ابتدا این شکل معنادار ساختن زن از حالت متعارف بودن خارج گردد و ماهیت استعاری آن آشکار شود و پس از آن، نقش اینگونه استعاره‌های مفهومی در زبان و سبک زندگی ما کم‌رنگ شود تا بتوان شأنیتی درخور زنان برای آنها قائل شد. زن و مسائل مربوط به آنان می‌تواند با استفاده از حوزه‌های مبدأ گوناگونی معنادار شود و در این مقاله، ما تنها بر سه حوزه مبدأ معناساز اشاره کرده‌ایم و این به معنای نفی دیگر معانی استعاری موجود نیست.

منابع

- ابوزید، نصر حامد (۱۳۹۷) دایره‌های ترس؛ زنان در گفتمان دینی، تهران، نگاه معاصر.
- بارتلمه، کریستین (۱۳۳۷) زن در حقوق ساسانی، ترجمه ناصرالدین صاحب‌زمانی، تهران، مؤسسه مطبوعاتی عطایی.
- چارتیس بلک، جانانان (۱۳۹۷) تحلیل انتقادی استعاره؛ رویکردی شناختی - پیکره‌ای، ترجمه یکتا پناه‌پور، قم، لوگوس.
- حسینی، مریم (۱۳۹۳) ریشه‌های زن‌ستیزی در ادبیات کلاسیک فارسی، چاپ دوم، تهران، چشمه.
- رجایی، فرهنگ (۱۳۷۳) معرکه جهان‌بینی‌ها (در خردورزی سیاسی و هویت ما ایرانیان)، تهران، احیاء کتاب.
- طباطبایی، سیدجواد (۱۳۵۷) خواجه نظام‌الملک، تهران، طرح نو.
- علوی، هدایت‌الله (۱۳۷۷) زناشویی در ایران باستان، تهران، هیرمند.
- عنبرسوز، مریم (۱۳۹۰) زن در ایران باستان، تهران، روشنگران و مطالعات زنان.
- عنصرالمعالی، کیکاوس بن اسکندر (۱۳۷۱) قابوسنامه، تصحیح غلامحسین یوسفی، تهران، علمی و فرهنگی.
- غزالی، محمد (۱۳۸۹) نصیحه‌الملوک، تهران، جامی.
- کتاب مقدس، عهد جدید (۱۳۶۵) تهران، انجمن کتاب مقدس ایران.
- لمبتون، آن. کی. اس (۱۳۷۴) دولت و حکومت در اسلام، ترجمه و تحقیق سیدعباس صالحی و محمد مهدی فقیهی، تهران، عروج.
- لوید، ژنویو (۱۳۸۱) عقل مذکر؛ مردانگی و زنانگی در فلسفه غرب، ترجمه محبوبه مهاجر، تهران، نی.
- محمدپور، احمد (۱۳۹۷) ضد روش، زمینه‌های فلسفی و رویه‌های عملی در روش‌شناسی کیفی، قم، لوگوس.
- مردیها، مرتضی و محبوبه پاک‌نیا (۱۳۸۸) سیطره جنس، تهران، نی.
- نظام‌الملک، حسن بن علی (۱۳۹۸) سیرالملوک، تصحیح محمود عابدی، تهران، فرهنگستان زبان و ادب فارسی.
- هاشمی، زهره (۱۳۸۹) «نظریه استعاره مفهومی از دیدگاه لیکاف و جانسون»، فصلنامه ادب‌پژوهی، شماره ۴ (۱۲)، صص ۱۱۹-۱۳۰.
- هاوکس، ترنس (۱۳۷۷) استعاره مجموعه مکتب‌ها، سبک‌ها و اصطلاح‌های ادبی و هنری، ترجمه فرزانه طاهری، تهران، مرکز.
- یوسفی‌راد، مرتضی (۱۳۸۳) «متدلوژی سیاست‌نامه‌نویسی»، علوم سیاسی، شماره ۲۸، صص ۱۲۳-۱۳۴.

- Cameron, L. and Low, G (1999) Metaphor. *Language Teaching*, (32)2, 77-96.
- Croft, W (1993) The Role of Domains in the Interpretation of Metaphor and Metonymies. *Cognitive Linguistics*, (4)4, 335-370.
- Lakoff, G & Johnson, M (1980) *Metaphors We Live by*. Chicago and London. University of Chicago Press.